

واکاوی سیاست‌های استعماری انگلستان در جنوب شرق ایران دوره قاجار

دکتر رضا بیگدلو، پژوهشگر تاریخ معاصر
علی اکبر رسولی، کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
وحید زنوریان، کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

انگلیسی‌ها در اوایل سده نوزدهم به منظور حفظ و مراقبت از مستعمره پرارزش خود یعنی هندوستان، در برابر تهدید رقیبان استعماری، ایران را کانون توجه قرار دادند. از جمله نقاطی که برای انگلیسی‌ها در آن زمان حائز اهمیت گشت مرزهای شمال غربی هندوستان با ایران یعنی سیستان و بلوچستان بود. از جمله سیاست‌هایی که انگلیسی‌ها در آن زمان جهت حفظ مستعمرات خود به ویژه هندوستان به کار می‌بردند عبارت بود از تشکیل و ایجاد حکومت‌های کوچک محلی و در عین حال وابسته به خود در اطراف مرزهای مستعمرات؛ حکومت‌هایی که در واقع نقش دیوار حائل را میان مرزهای امپراتوری با کشورهای دیگر ایفا می‌کردند. در راستای این سیاست استعماری، انگلیسی‌ها در ایران دوره قاجار، برای حفظ و تأمین امنیت مرزهای شمال غربی هندوستان، ابتدا سعی کردند تا با ایجاد اختلاف میان امیران بلوچستان و کشیدن خطوط تلگراف و غیره، اقدام به جدایی قسمتی از بلوچستان، یعنی منطقه کلات و کوهک، از ایران نموده و امیرنشین‌های خودمختار و وابسته به خود را به وجود

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۱۴

تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۲

E-mail: bigdelor@gmail.com

بیاوردند. سپس برای تکمیل پروژه ایجاد منطقه حائل در مرزهای جنوب غربی هندوستان، اقدام به تقسیم منطقه سیستان به دو بخش سیستان اصلی شامل هیرمند و مناطق هامون، و سیستان فرعی شامل چخانسوز و ... کردند. به طوری که اداره سیستان اصلی بر عهده دولت ایران، و اداره سیستان فرعی بر عهده دولت افغانستان باشد.

واژگان کلیدی: سیستان، بلوچستان، استعمار، انگلستان، قاجاریه، مرزبندی.

مقدمه

به دنبال تصرف هندوستان توسط نیروهای انگلیسی و تبدیل شدن این کشور غنی و ثروتمند به مستعمره انگلستان، دوران جدیدی از رقابت استعماری کشورهای اروپایی با یکدیگر آغاز شد. کشورهای اروپایی که تا آن زمان، به خاطر موقعیت جغرافیایی خاص انگلستان و نیروی دریایی قدرتمند آن کشور، قادر به رقابت و رویارویی مستقیم با این کشور نبودند، در دوران جدید - پس از استعمار هندوستان - سعی داشتند تا به طور غیرمستقیم و از طریق ضربه زدن به مستعمرات آن کشور به خصوص هندوستان - که به نوعی شاهرگ حیات اقتصادی انگلستان نیز بود - وارد این رقابت شوند. برای همین، یکی از نقاط حیاتی که می توانست در این رقابت های استعمارگرانه نقش مهمی بازی کند، مرزهای جنوب شرقی ایران یعنی سیستان و بلوچستان بود؛ چرا که این دو نقطه به نوعی دروازه ورود به مرزهای شمال غربی هندوستان به شمار می آمدند. اوج دوران آغاز رقابت های استعماری کشورهای اروپایی با هم در آوردگاه ایران، به دوران قاجاریه بازمی گردد. دورانی که به واسطه بی لیاقتی های شاهان قاجار و واگذاری امتیازات فراوان از سوی آنها به قدرت های استعمارگر خارجی از جمله فرانسه، روسیه و انگلستان در طی قراردادهایی چون فین کنشتاین، ترکمنچای، آخال، رویتر و تالبوف و ... و جدایی قسمتهایی از ایران از جمله هرات، قفقاز و سیستان و بلوچستان و نظایر آن، به عصر امتیازات معروف است. این مقاله در پی آن است تا به بررسی و واکاوی سیاست های استعماری

انگلستان در دوران قاجاریه در دو نقطه مرزی جنوب شرقی ایران یعنی سیستان و بلوچستان و تقسیم و جدایی این دو خطه از سرزمین‌مان پردازد.

مرزبندی جنوب شرق در زمان سلطنت امیر شیرعلی‌خان

در زمان استعمار انگلیس، سیستان یکی از مهمترین دروازه های ورود به هندوستان شمرده می‌شد و از همین رو در زمره حساس‌ترین مناطق جهان قرار داشت. بدین ترتیب بود که این سرزمین در نیمه دوم قرن نوزدهم مورد توجه ویژه انگلیسی‌ها قرار گرفت. بعد از قتل نادرشاه، سیستان در سال‌های ۱۷۴۷/۱۱۶۰ برای مدتی تحت حاکمیت احمدشاه درانی و تیمورشاه درانی درآمد و خراجگزار دولت درانی شد. با مرگ تیمورشاه درانی در سال ۱۷۹۳/۱۲۰۷ و با شروع درگیری‌های داخلی جانشینان تیمور، یک دوره خلاء حکومتی چهل ساله در سیستان پدیدار شد (گرگر و سی ام، ۱۳۶۸: ۱۴۴). با تجزیه افغانستان به سه بخش (کابل، قندهار، هرات)، در نخستین سال‌های حاکمیت دوست محمدخان سیستان مورد ادعای حکام قندهار و هرات - که هر دو دست‌نشانده و خراجگزار ایران به شمار می‌رفتند - قرار گرفت. کامران‌میرزا که قصد تصرف سیستان را داشت در سال ۱۸۳۴/۱۲۵۰ توانست سیستان را تصرف کند، اما بعد از او کهندل‌خان حاکم قندهار که به حکومت ایران وفادار بود بر سیستان دست یافت. در زمان صدرات اعظمی امیرکبیر، با ماموریت یافتن یارمحمدخان ظهیرالدوله و کهندل‌خان برای سرکوبی رؤسای سیستانی و بلوچ در سال ۱۸۵۱/۱۲۶۷ توانست سیستان را تحت کنترل ایران درآورد. اسدالله‌خان علم در زمان ناصرالدین شاه با دریافت حکومت قاین و سیستان، باعث شد که سردار علی‌خان سیستانی با راهنمایی امیرعلم‌خان فرزند اسدالله‌خان نوشته‌ای را به حسام‌السلطنه والی خراسان بنویسد و اطاعت خود را از دولت ایران اعلام نماید. او درنامه خود از حسام‌السلطنه استدعای بیرقی که علامت شیر و خورشید دولت ایران را دارا باشد برای سواران خود نمود و بدین‌گونه با همکاری دولت ایران، پرچم و شیرو خورشید ایران در سه‌کوهه به اهتزاز درآمد (ریاضی،

۱۳۶۹: ۶۴). دولت ایران در سال ۱۸۵۱/۱۲۶۷ عبدالله‌خان میرپنج را مامور تصرف مکران و بلوچستان و مطیع نمودن قبایل آنجا نمود که وی از عهده این ماموریت برآمد (همان: ۶۵).

در سال ۱۸۵۷/۱۲۷۳، زمانی که دولت ایران هرات را تخلیه نمود، علی‌خان سیستانی که در عملیات نظامی ایران شرکت کرده بود، مجدداً روانه سیستان نمود. این اقدام ایران مورد اعتراض دولت انگلیس قرار گرفت. آنها این اقدام را مغایر تعهدات ایران در عهدنامه پاریس می‌دانستند اما دولت ایران که سیستان را بخشی از خاک خود می‌دانست به این اعتراض وقعی ننهاد. ماموران سیاسی انگلیس که این حرکت ایران را که به معنای سلطه بر سیستان بود، مطابق سیاست‌های خود ندانسته و از همین رو تلاش کردند تا از طریق ازدواج یکی از شاهزاده خانم‌های قاجاری با سردار علی‌خان سیستانی، او را اصلی‌ترین عامل وفاداری به دولت ایران اعلام کنند (گرگر، ۱۳۶۸: ۱۴۵ و کرزن، ۱۳۵۲: ۲۰۰). دولت ایران با فرستادن شاهزاده خانم قاجار، بار دیگر از ادعای خود بر سیستان چشم‌پوشید و می‌خواست نیرویی همراه آن بفرستد تا به موقع از آن نیروها تحت‌نظر علی‌خان سیستانی استفاده کند. ولی انگلیسی‌ها به این عمل دولت ایران اعتراض کردند، دولت ایران نیز در جواب آنها اعلام کرد: «وزرای ایران همیشه اعتقاد داشتند و دارند که سیستان، جزء لاینفک ایران بوده و هم‌اکنون نیز در تصرف حکومت ایران است. بنابراین از نقطه نظر این حکومت ضرورتی ندارد قوایی به آن دیار اعزام و یا مجدداً اشغال شود» (همان: ۱۴۴).

دولت ایران یک مربی نظامی و وسایل ضرب سکه را همراه علی‌خان به سیستان فرستاد. علی‌خان با ضرب سکه به نام پادشاه ایران و با همکاری مربی اعزامی از تهران، یک هنگ نظامی تشکیل داد. اما علی‌خان به دست برادرزاده خود تاج‌محمدخان کشته شد و دولت ایران در این زمان تصمیم گرفت به سیستان نیرو اعزام کند که انگلیسی‌ها با این مساله مخالفت کردند. تاج‌محمدخان به شرط تایید حکومتش از طرف دولت ایران، تمام تعهدات علی‌خان را نسبت دربار قاجار پذیرفت و دولت ایران بعد از آمدن برادر حاکم جدید و فرزندان فرماندهان او به تهران به عنوان تضمین‌کننده وفاداری آنها نسبت به خود، فرمان حکومت سیستان را به نام تاج-

محمدخان صادر کرد (همان: ۲۰۰). با مرگ دوست محمدخان در سال ۱۸۳۶/۱۲۸۰ دوره‌ای از درگیری‌ها بین فرزندان او بر سر حکومت افغانستان به وجود آمد. عده‌ای از طوایف سرحدی افغانستان و سیستان نسبت به دولت ایران اظهار اطاعت کردند. در این درگیری‌ها شیرعلی، ولیعهد دوست محمدخان در هرات خود را پادشاه نامید و سپس محمد افضل در کابل قدرت را به دست گرفت. شیرعلی‌خان موقعیت خود در افغانستان را تضعیف شده می‌دید، و از آنجا که تاج محمدخان سیستانی قصد تصرف هرات از طرف دولت ایران را داشت و از دولت ایران خواستار پایان دادن به اختلافات ایران و افغانستان بر سر سیستان شد و خود را به حمایت انگلیس درآمد.

دولت ایران در فاصله‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۱ که دوست محمدخان به سمت غرب افغانستان توجه نموده بود و در پی گسترش قلمرو خود در این قسمت بود از انگلیسی‌ها تقاضای حل اختلاف بین ایران و افغانستان بر سر سیستان و جلوگیری از حمله افغانان به آن منطقه را کردند اما انگلیسی‌ها علاوه بر اینکه تقاضای آنها را رد کرده در جواب گفتند: ((چون انگلستان هیچ وقت سیستان را جزء مملکت ایران نمی‌داند بنابراین نمی‌تواند از دخالت افغانان در آن ممانعت کند (میرمحمد، ۱۳۷۱: ۲۳۸-۲۳۷) لرد راسل نخست وزیر انگلستان در سال نوامبر ۱۸۶۳/۱۲۸۱ موافقت خود را با لشکرکشی ایران به سیستان و با تکیه بر عهدنامه پاریس مبنی بر همکاری انگلیس برای حل منازعات بین افغانستان و ایران نوشت که ((مفتخرم در پاسخ آن جناب به اطلاع برسانم که دولت علیاحضرت ملکه ی ویکتوریا ضمن آگاهی از دعاوی ارضی بر سیستان که مورد بحث در کشور ایران و افغانستان می‌باشد، مایل نیست در موضوع مداخله کند و آن رابه دو طرف ذی نفع وا میگذارد تا مسائل فیما بین را به بهره گرفتن از نیروی نظامی حل و فصل نماید (گرگر، ۱۳۶۸: ۱۴۶). با حمایت شیرعلیخان توسط انگلیسی‌ها و به تخت نشستن او، دولت ایران که خواهان حفظ روابط مسالمت آمیز خود با افغانستان بود سفیری به نام میرزا ابوالحسن شاه را برای تهنیت جلوس شیرعلیخان به افغانستان فرستاد (قندهاری، ۱۳۳۵: ۱۷۴) و شیرعلیخان نیز این سفیر رابه گرمی پذیرفت (توکلی، ۱۳۲۷: ۲۴). رقیب شیرعلیخان، محمد

اعظم خان برادرش بود که پس از قدرت یابی در کابل از سید جمال الدین در مقام صدراعظمی برای پیش بردن مقاصد سیاسی خود استفاده میکرد. ابراهیم خان و احمد خان از سرداران سیستانی به شیرعلیخان پیوستند و سرزمین های تحت تصرفشان در بخش خاوری و شمالی دلتای هیرمند شامل لاش جوین، چخانسور و نادعلی به قلمرو او در سال ۱۸۶۵/۱۲۸۲ با مخالفت های امیر علم خان حشمت الملک و دولت ایران مواجه شد. (مجتهدزاده، ۱۳۷۲: ۷) آزادخان از امرای سرکش سیستان به قاین حمله و آنجا را غارت کرده بود و این بهانه ای شد. (میر محمد، ۱۳۷۱: ۳۳۹) که دولت ایران در سال ۱۸۶۶/۱۲۸۳ نیروی بین چهار تا ده هزار نفر را عازم منطقه ی سیستان کرد. این نیروها ضمن تصرف قلاع سیستان و ویران کردن آنها خراج یک به چهل بر احشام منطقه را دریافت نمود (گرگر، ۱۳۶۸: ۱۴۶).

در سال ۱۸۶۷/۱۲۸۴ ناصرالدین شاه به خراسان سفر کرده بود و اما شیرعلیخان از ترس اینکه سردار یعقوب خان پسر امیر شیرعلی و حاکم هرات بخواهد هرات را به ایران بدهد. و از طرفی شیرعلیخان با دستیابی کابل در سال ۱۲۸۵/۱۸۶۸، محمداعظم خان و برادرزاده اش عبدالرحمن به ایران پناهنده شدند. عبدالرحمن با اجازه ی دولت ایران از مشهد برای دریافت کمک از روسیه به ترکستان رفت و محمد اعظم خان نیز در راه رفتن به سوی تهران در شاهرود درگذشت. این مسئله باعث شد که شیرعلیخان به انگلیسی ها گرایش بیشتری پیدا کند (فرخ، ۱۳۷۱: ۲۵۶). روسها نیز به عبدالرحمن کمکی نکردند و به توقف چند ساله او در افغانستان منجر شد. به هرحال شیرعلی برخلاف صلاحدید فرزندان خود یعقوب و ایوب که طرفدار ایران بودند و شاید به خاطر پول های انگلیسی ها همانند پدرش در سال ۱۸۶۹ دعوت لرد مایو فرمانفرمای هند را برای سفر به این کشور قبول کرد (محمود، ۱۳۵۳/ ج ۶: ۹۶). یکی از دلایل که باعث اهمیت دادن انگلیسیها به دوستی با شیرعلی شده بود مسئله پیشروی روس در ترکستان بود. پیشروی روس ها و نزدیک شدن آنها به مرزهای افغانستان می توانست منافع انگلیسی ها را در هندوستان تهدید کند. روسها در سال ۱۸۶۸ توانسته بودند بخارا را اشغال کنند. انگلیسی ها بعد از اطمینان به قدرت یابی شیرعلی او را مورد حمایت خود قرار دادند (همان: ۱۹۶ و ۱۹۷).

انگلیسی‌ها از طرفی بین میرزا حسین خان سپهسالار طرفدار خود و از طرفی شاه افغانستان قرار گرفته بود و از سویی برای جلوگیری از روس‌ها و برای اراضی نگهداشتن دو کشور که وقوع هرگونه جنگی بین آنها به نفع منافع انگلیس نبود تصمیم به حکمیت در مسئله سیستان گرفتند و نظر لرد راسل را مردود دانست. امر حکمیت به فردریک گلداسمیت داده شد و در سال ۱۸۷۰/۱۲۸۸ از لندن عازم سیستان شد. دولت افغانستان با توجه به شورش یعقوب خان علیه پدرش تا مدتی نماینده‌ای برای حضور در کمیسیون حل اختلاف معرفی نکرد و نماینده ایران میرزا معصوم خان انصاری نیز تا مدتها حاضر به ملاقات با گلداسمیت نبود. علت این امر تحریک مردم سه کوهه علیه دولت ایران از طرف راهنمای انگلیسی‌ها و همچنین برافراشتن پرچم انگلستان در نصیرآباد بود (آرگایل، ۱۳۳۷: ۱۳).

فرمانفرمای هندوستان هم سرریچارد پولوک را ماموریت داده بود تا به اتفاق نماینده افغانستان سید نورمحمد شاه در کمیسیون شرکت کند. گلداسمیت قبل از داوری در مورد سیستان ابتدا سرحدات بلوچستان را معین کرد و به راحتی قسمتی از بلوچستان را از ایران جدا و ضمیمه قلمرو امپراتوری بریتانیا در هند کرد و سپس به لندن رفت و مجددا مامور تعیین سرحدات ایران و افغانستان شد (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۹۵۲) گلداسمیت در بدو ورود به سیستان از طرفین خواست که دلایل و مدارک خود را در مورد ادعاهای مالکیتشان بر سیستان ارائه کنند. به گفته گلداسمیت، نماینده ایران استنادات خود را طی پانزده ماده اظهار کرد. شش مورد از این موارد استدلالاتی بود که از روی معاهدات و نوشته جات سیاسی تهیه شده بود و ماده ی چهاردهم آن نیز به حاکمیت طولانی پادشاه ایران بر سیستان و بی سابقه بودن حکومت امرای افغانستان در آنجا اشاره می کرد (همان: ۹۸۳). نماینده افغانستان نیز با ارائه اسنادی که حاکی از حاکمیت احمدشاه درانی و حکام دست نشانده او بر این منطقه، همکاری خوانین سیستان با نیروهای افغانی بر ضد دولت ایران و جمع آوری غله از سیستان به عنوان مالیات برای افغانستان بود، در یازده ماده به گلداسمیت ارائه کرد (همان). دولت ایران در توضیحات ثانوی خود استدلال کرد که برای چند سالی که سیستان از تصرف دولت ایران خارج شده نمی توان آن را

علیه حق معلوم و مسلم ایران به کارگرفت، به خصوص که دولت ایران هم می تواند ادعای خیلی از جاها را داشته باشد که یک وقتی آنها را در تصرف خود داشته است و علاوه بر این در حال حاضر ایالت سیستان را در ید تصرف خود دارد و دولت انگلیس در سال ۱۸۶۳/۱۲۸۱ به دولت ایران اطلاع داده بود که به زور شمشیر حق خود را تصرف کند. و افغانستان را در زمان فتحعلی شاه سیستان را جزء افغانستان می دانست (همان: ۹۸۴)

گلداسمیت تاریخ حاکمیت ایران بر سیستان تا قبل از دوره نادر شاه را افسانه تلقی کرد و رویارویی نادر با ملک محمد کیانی و سپس مقاومت سیستانی در مقابل نادرشاه و عادلشاه را نیز دلیلی بر عدم پیوستگی بین سیستان و ایران دانست و در مقابل تزویج دختران حکام سیستان را با شاهزادگان درانی و اطاعت آنها از حکام قندهار را به ویژه در دوره حاکمیت کهندل خان را که نماینده افغانستان ارائه کرده بود با نظر مساعد نگریست (همان: ۹۹۲-۹۸۲). گلداسمیت در حالی که سیستان را به لحاظ تاریخی با ایران پیوسته می دانست و به لحاظ جغرافیایی آن را جزء افغانستان قلمداد می کرد و بالاخره به این نتیجه رسید که به جای حکمیت اقدام به تقسیم سیستان کند. وی رای خود را نه در منطقه بلکه در تهران و از طریق سفیر انگلیس تقدیم وزیر امور خارجه ایران کرد (مجتهدزاده، ۱۳۷۲: ۱۲-۱۱) گلداسمیت در این تقسیم بندی خود سیستان را به دو بخش، سیستان اصلی شامل سه طرف هامون و منطقه ای که رود هیرمند را احاطه کرده بود و سیستان فرعی یا خارجی شامل ناحیه چخانسور و زمین هیرمند و بالای ساحل و صحرای سیستان، تقسیم کرده و سیستان اصلی را به ایران و سیستان فرعی را به افغانستان داده بود. مطابق رای او ایران باید قلعه ای نادعلی را ترک می کرد و سواحل هیرمند را تا بالای بند کوهک تسلیم افغانستان می نمود و مجرای اصلی رود هیرمند واقع در زیر دست کوهک را به عنوان سرحد شرقی سیستان می پذیرفت. مطابق این رای طرفین حق انجام هیچگونه عملیاتی را که باعث دخل و تصرف در آب زراعتی زمین های دو طرف رودخانه هیرمند می شد را نداشتند. (محمود، ج ۳: ۱۰۰۶-۱۰۰۵) دولت ایران و افغانستان با آگاه شدن از نتیجه حکمیت گلداسمیت هر دو کشور آن را رد کردند. ایرانی ها تجزیه سیستان را نتیجه تلاش انگلستان برای به نوا

رساندن افغانستان به عنوان دولت دست‌نشانده انگلیس تلقی می‌کردند. (کرزن، ۱۳۵۲/ج ۱: ۳۱۵) دولت افغانستان را عدم نارضایتی خویش از این حکمیت را دلیل نفوذ انگلیس در ایران و تلاش‌های صدر اعظم آن میرزا حسین خان سپهسالار جیره‌خوار انگلیس و اینکه شیرعلی پادشاه افغانستان نقطه‌ای مقابل سیاست‌های استعماری انگلیس بود حکمیت را به نفع ایران به پایان رسانید می‌دانستند (غبار، ۱۳۵۹/ج ۲: ۱۱۵۴). افسر انگلیسی مک‌گرگر که سه سال بعد از خاتمه حکمیت به ایران سفر کرده بود در سفرنامه‌ی خود عدم رضایت ایران و افغانستان از نتیجه حکمیت را تنها راه حل رفع این مشکل و در واقع منطقی‌ترین نتیجه داوری دانسته است. او با نادیده گرفتن حاکمیت چند هزار ساله ایران بر سیستان و حاکمیت چند دهه‌ای حکام درانی بر سیستان را مدت‌مدیدی ذکر کرده است (گرگر، ۱۳۶۸/ج ۲: ۱۴۴) اگر چه دولت ایران در آغاز به این حکمیت تن در نداد ولی انگلیسی‌ها در جریان مسافرت ناصرالدین شاه به انگلستان در سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ او را متقاعد به پذیرش نتیجه حکمیت نمودند. (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۹۸۱)

شیرعلی‌خان برخلاف این که انگلیسی‌ها را در قضیه حکمیت به طرفداری از ایران متهم کرده بود با توجه به تصرف خیوه توسط روس‌ها و سازش انگلیسی‌ها با روس‌ها بر سر افغانستان و نگرانی از حمله روس‌ها به خاک افغانستان بار دیگر به حکومت هندوستان متوسل شد و ضمن درخواست کمک در مقابل حمله احتمالی روسیه به افغانستان از نتیجه حکمیت گلداسمیت اظهار نارضایتی کرد. وی انتظار داشت که انگلیس تمام سیستان را از ایران گرفته و به افغانستان تسلیم کند و برای نیل به این دو هدف وزیر خود سید نورالدین را در سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ به هندوستان فرستاد اما در هندوستان به این فرستاده گفتند دولت ایران حکمیت بدون قید شرط پذیرفته و افغانستان آنرا نیز باید قبول کند که دولت افغانستان آن را پذیرفت (همان: ۱۰۶۸). شیرعلی پس از ناکامی در جلب حمایت انگلیسی‌ها، سیاست نزدیک شدن به روس را در پیش گرفت. وی در این نزدیک شدن تا آنجا پیش رفت که به روس‌ها اجازه داد از طریق افغانستان به هندوستان لشکر بفرستد. دلگرمی شیرعلی‌خان به حمایت‌های روسیه از خود را از خلال مکاتبات رد و بدل شده بین او و ژنرال کافمان فرمانفرمای دولت روسیه در ترکستان

به ویژه در مورد عدم حمایت روسیه از عبدالرحمن خان و کمک به افغانستان در صورت حمله‌ی انگلیسی ها می توان یافت.

تعیین مرز بلوچستان

اهمیت استراتژی بلوچستان

انگلیسیها از طرف مغرب که نقطه حساس و قابل نفوذ به شبه جزیره هند است همیشه نگران و مراقب بوده اند گرچه موانعی وجود داشت و کوهستانهای حاشیه ماندی به نام سلیمان، هندوستان را از فلات ایران مجزا می ساخت و دارای چندین معبر است از جمله معبر خیبر، پیور، گمول، بولان. انگلیسیها به دلیل اینکه قشون بخوبی از این معابر می توانست عبور کند. بعلاوه روسها هم در کناره های بحر خزر و ترکستان مستقر شده بودند و بتدریج به جانب جنوب به سمت ایران جلو می آمدند، رقابت روس و انگلیس در آسیای مرکزی به قدری شدت گرفت که نزدیک بود چندین دفعه جنگ صورت بگیرد صحنه این رقابت ممالک فلات ایران یعنی بلوچستان و بخصوص افغانستان و ایران بود. (ماله و ایزاک، ۱۳۴۲، ج: ۱، ۹۹۶) در قسمت غرب انگلیسیها از دو ناحیه ممکن بود مورد تهدید واقع شوند اول از طرف شمال غربی ایران و ترکستان، و دیگری از ناحیه بلوچستان در جنوب شرق ایران. فتوحات و پیروزیهای پی در پی ناپلئون بناپارت از سال ۱۷۹۵م. به بعد بر نگرانی انگلیسیها می افزود و خصوصا از هنگامی که هیئت مدیره به وی دستور داد مبنی بر اینکه او مامور است انگلیسیها را از مشرق زمین رانده، کانال سوئز را حفر نموده و قدرت فرانسه را بر دریای احمر که راه مستقیم هندوستان است تثبیت کند (همان: ۹۹۷). از زمانیکه دولت فرانسه ناپلئون را فرمانده کل قوای ضد انگلیسی قرار داد او مصمم شد که در خارج از جزایر انگلیس لطمه ای به آن دولت بزند از آنجائیکه هندوستان مخزن قوای اقتصادی و منبع ثروت برای انگلیسیها بود و مملکت مصر در سر راه هندوستان واقع بود درصدد تسخیر مصر برآمد، زیرا که خود مصر اولاً مستعمره بزرگی محسوب می شد و ثانياً مرکز اعمال نظامی برای هند می شد (ماله، ۱۳۴۲: ۵۰۵). فرانسویان می دانستند

وقتی پیروزی آنها کامل خواهد شد که نیروی دریایی انگلستان را زمین‌گیر سازد و ناپلئون برای رسیدن به این هدف گامهای برداشت. با عثمانی اتحاد و ایجاد روابط با ایران که گذرگاه اصلی ورود به هندوستان بود و به فعالیت پرداخت و همچنین درصدد برآمد با راجه های هندی پیمان بندد از جمله در سال ۱۷۹۶ تیپو صاحب بر ضد انگلیسیها با فرانسه متحد شد که در سال ۱۷۹۹ به علت نرسیدن قوای کمکی فرانسه مغلوب انگلیسیها شد (اعتمادالسلطنه، ج ۳: ۶).

انگلیسیها در سال ۱۸۰۰ به جهت مقابله با سیاست فرانسه، سرتیپ سرجان ملکم از طرف فرمانداری کل هندوستان و امپراطوری بریتانیا به دربار فتحعلی شاه آمد و قراردادی بست که قسمتی از منابع استعماری بریتانیا را فراهم نمود (پاتینجر، ۱۳۴۸: ۶) در قرارداد سیاسی، فتحعلی شاه عهده دار شد، در صورت حمله افغانستان به هند به افغانستان کمک نکند و مانع اقامت و استقرار فرانسویان در ایران گردد و در عوض بریتانیا قبول می کرد در صورت حمله افغانستان یا فرانسه به ایران توپخانه و استحکامات کافی با وسایل لازم، خدمه و ماموران در اختیار ایران بگذارد و افواج برای الحاق به نیروی ایران و مقابله و اخراج فرانسویان بفرستد (رایت: ۱۲). در سال ۱۲۷/۸۰۲ حمله به گرجستان از طرف روسها آغاز شد، ایران از انگلستان خواست برای مقابله با حمله روسها در قفقاز ایران را یاری کند که انگلستان از این امر سرباز زد و در نتیجه ایران به طرف فرانسه کشش پیدا نمود. نماینده مخصوص فرانسه کلنل رومیو در ۱۸۰۵م. در نامه ناپلئون که حاملش بود نوشته بود که هر گاه پادشاه ایران قرارداد کاپیتان ملکم را برهم زند فرانسه حاضر است با ایران طرح دوستی بریزد و برای استرداد گرجستان و قفقاز به ایران کمک نمایند (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۱۴۶۵). و منجر به انعقاد معاهده فین کنشتاین شد که متضمن همکاری متقابل ایران و فرانسه در برابر روسیه و انگلستان بود اما دیری نپاید که در همان سال ناپلئون با اتخاذ سیاست جدید در قبال روسیه، قرداد تبلسیت در ۲۶ ژوئن ۱۲۲۲/۱۸۰۷ با تزار روس، روابط ایران و فرانسه را دگرگون ساخت و باعث اخراج ژنرال گاردن از ایران گردید (آوری، ۱۳۶۹/ج ۱: ۹۶). در صورت گسیل داشتن نیروهای فرانسه از ایران، حملات فرانسه به هندوستان بر علیه منافع بریتانیا از دو میسر، از هندوکش و افغانستان یا از طریق بلوچستان بود،

بهر حال انگلیسیها می بایست امنیت این دو قسمت را تامین کنند. در سالهای ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸م. ادعای دیرینه ناپلئون بناپارت برای حمله و اردو کشی به هندوستان انگلیس چنان جدی و مسلم شد که اهمیت اجرای لشکرکشی، دولت چه در بریتانیا و چه در خارج انگلستان به این نتیجه رسیدند که در جهت خنثی کردن کوششهای فرانسه در وصول به هندوستان قدمهای مصمم و قطعی بردارد (پاتینچر، ۱۳۴۸: ۲۰) در سال ۱۸۱۰ دو تن از افسران سرجان ملکم به نامهای سروان کریستی و سروان هنری پاتینچر برای نقشه برداری و جمع آوری اطلاعات روانه بلوچستان شدند. اطلاعات جمع آوری شده توسط این دو تن و دیگر ماموران سیاسی انگلیس عاقبت توسط گلداسمیت مورد استفاده قرار گرفت و او عامل ایجاد سد بین ایران و هند گردید که برای رسیدن به این نقشه، امیرنشین کلات را استقلال داد و بعد نقشه جدایی بلوچستان را عملی ساخت.

از سال ۱۸۶۰/۱۲۷۷ روسها جدیت فوق العاده ای در قسمت ترکستان از نظر عملیاتی از خود نشان می دادند و در سالهای ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲م. در آن قسمتها به فتوحات بزرگی نائل شدند و از سال ۱۸۴۰ که انگلیسیها شکست خوردند هراسی در دل آنها از مردم این ناحیه در دل داشتند و از آن اطلاعی صحیحی از این منطقه که روسها در آنجا مشغول بودند نداشتند (محمود، ۱۳۵۳/ ج ۳: ۸۵۸) در سال ۱۸۶۳ ارمنیوس وامبری به سرزمین ترکستان مسافرت نمود و اطلاعات ذیقیمتی جمع آوری نمود که آنها را تحویل انگلیسیها داد بعد از وی تا مدت ۸ سال کس دیگری به این نواحی مهاجرت ننمود. فعالیت روسها شدید شد و در سال ۱۸۷۲ کاپیتان مارش عازم ترکستان گردید و در سال ۱۸۶۰ نیز گلداسمیت روانه بلوچستان شد و تعداد بسیاری از دیگر صاحب منصبان انگلیسی در لباسهای مختلف در شرق ایران پراکنده شدند و مشغول جمع آوری اطلاعات بودند (ماله، ۱۳۴۲/ ج ۴: ۹۹۷)

در ناحیه آخال در قسمت شرقی بحر خزر در لشکرکشی روس بر علیه تراکمه با منافع ایران تصادماتی به وجود می آمد و روسها دوست نداشتند با توجه به جبهه هایکه در اروپا داشتند، جبهه ای با ایران باز شود و لذا پیش از اینکه وارد عملیات جدی شوند سعی کردند با دولت

ایران نیز راجع به تعیین حدود سرحدی در قسمت های شرقی بحر خزر به یک قرارداد قطعی برسند و دولت ایران در نظر داشت با این قرارداد خراسان را از دو جهت ایمن سازد، هم از دست روسها و هم از دست ترکمنهای آخال، اما عملی نشد و بر اثر قرارداد آخال که در سال ۱۸۸۱م. ۱۲۹۹ بسته شد بین خراسان و هرات جدایی افتاد و چون راه آمد و شد ایران به مرو از طریق هرات در امتداد ساحل مرغاب بود همین‌که هرات از ایران جدا شد ترکمنها به تاخت و تاز خود ادامه داده و این قرارداد که پس از عزل میرزا حسین خان سپهسالار که به نزدیکی به انگلیسیها شهرت داشت و دست روسها را کاملاً در ترکستان باز گذاشت. روسها زمانیکه مرو در سال ۱۸۸۴/۱۳۰۱ تصرف کردند انگلیسیها از بابت هندوستان به وحشت افتاده و خوف وقوع جنگ بین روس و انگلیس می رفت از این به بعد روسها از راه اشغال فلات پامیر در سال ۱۸۹۲ که از لحاظ نظامی غیرقابل استفاده است به بیست کیلومتری سرحدات هند رسیدند (ماله، ۱۳۴۲: ۹۸۴). روسها در نواحی شمال شرقی ایران و ترکستان جای پای خود را مستحکم نمودند و انگلیسیها از جنوب شرقی ایران یعنی بلوچستان غافل نبودند. و روسها با بستن پیمان آخال امکان عبور از مرزهای ایران و ورود آنها به بلوچستان وجود نداشت.

انگلیس در بلوچستان

بلوچستان بعثت نزدیکی و همجواری با سند و هم مرز بودن با امپراتوری انگلیسی هند از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. در سال ۱۸۰۶م. ژنرال هنری پاتینچر و سروان کریستی با لباسهای مبدل و بعنوان تاجر اسب کلیومترها سرزمین بلوچستان را با مشقت زیاد پیمودند تا شناسایی کامل از این منطقه بنمایند و نقشه بلوچستان را آماده نمایند. پیش از این دو، کاپیتان گرانٹ تمام مسیرهای که آن دو پیموده بوده اند شناسایی کرده بود و لرد کرزن او را کاشف بلوچستان می نامد (کرزن، ۱۳۵۲/ ج ۲: ۳۳۶). هدف اصلی این دو شناسایی راهها و مناطق سوق الجیشی و آشنایی با اوضاع طبیعی و تهیه نقشه سرزمین بلوچستان به منظور بدست آوردن سرزمینهای بلوچستان و خاک کلات و جدایی سه ایالت خازان، مکران و لیس بیله بود. (پاتینچر، ۱۳۴۸: ۱۵)

نقاط مهم و استراتژیکی، کوههای شمال غربی کلات که معابر بولان و قجوق در آن قرار داشت. کلات منطقه ای بیلاقی بود که در فصلهای مختلف سال توسط رؤسای بلوچ مورد استفاده قرار می گرفت و ایالت خاران مرکز حکومتی بلوچها بود. شهرهای خاران م کلات مرکز ثقل جمعیت در بلوچستان بود و انگلیسیها با عناوین مختلف و بادادن رشوه و پول و هدایای جنسی که خوانین از آنها خوششان می آمد جای پای خود در دربار خان کلات باز نمودند و گلداسمید نیز هنگامیکه پایه بلوچستان نهاد مقداری پارچه، ساعت، طپانچه و غیره همراه خود داشت. (جواهرکلام، ۱۳۳۶: ۹) پاتینچر در سفرنامه خود می نویسد ((در برابر دیدگان ما تقریباً نیمی از آمال و آرزوهای مورد نظر رابراورده می دیدیم. تمام شک و تردیدهای که راجع به این بیابان دور دست ولی مشهور در ما وجود داشت از بین رفت و به خاطر اینکه به مقصود خود یعنی همان منظوری که به خاطرش هندوستان را ترک گفتیم رسیده ایم به خود تبریک می گفتیم، دیدن این منظره به وجود ما حیات تازه ای بخشید تا مقصود خود را بهتر تعقیب کنیم (پاتینچر، ۱۳۴۸: ۱۵). انگلیسیها از سال ۱۲۵۵/۱۸۳۸ به بلوچستان بمنتظر عبور از گردنه بولان و لشکرکشی به افغانستان وارد شدند. این آغاز علنی نمودن حملات و نفوذ خود در بلوچستان بود (احتسابیان: ۲۰۶). آنها اردویی مخصوص برای تنبیه مهرباب خان به کلات گسیل داشتند و مهرباب خان و چهارصد نفر از یاران او کشته شدند (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۷۶). پس از تصرف شهر کلات در سال ۱۸۴۰ بلوچها برضد انگلیسیها قیام نمودند و جنگهای رخ داد که منتهی بر تصدیق نصیر خان ثانی پسر کوچک مهرباب خان و تخلیه بلوچستان از ارتش انگلیس شد (مخبر، ۱۳۲۴: ۵۴). نفوذ انگلیسیها بلاانقطاع ادامه یاف و تحت الحمایگی سرداران و حکمرانان بلوچستان آغاز شد و طوائف کوهستانی بلوچستان مطیع و منقاد گردید و در سال ۱۲۷۱/۱۸۵۴ نصیر خان در مقابل ۵ هزار لیره مقررری سالیانه تحت الحمایه گردید (احتسابیان: ۲۰۷).

بر اثر اعمال کلات، پنجاب تا نواحی خاران به تصرف قوای انگلیسی درآمد و افراد دست نشانده و مورد اعتماد انگلستان از قبیل نصیرخان در بلوچستان و دوست محمد خان به قدرت رسیدند. گلداسمیت در خاطراتش می نویسد ((ما کلات را گلوله باران کردیم و در این میان

مهراب خان کشته شد و مملکت او تقسیم شد و مدتها وارث او پذیرفته نمی شد تا انقلاب در آن روی داد و خان جدید کلات فراری شد و نماینده انگلیس در کلات بود گرفتار شد... هنگامیکه سند ضمیمه هندوستان گردید از آن تاریخ به بعد موضوع بلوچستان یک صورت مخصوص به خود گرفت که دولت انگلیس در مقدرات آن ذی نفع گردید. در دوران حکومت شانزده ساله نصیر خان دوم ۱۸۵۷/۱۸۴۱ تا ۱۲۷۱/۱۲۵۷ و دوران حکومت خدادادخان و محمودخان که هر سه دست نشانده انگلیسیه بودند در بین نواحی مختلف بلوچستان ناحیه پنجگور، کج-خاران و کوهک بعضی اوقات متشنج میگردید که ایران در این تشنجهای بی نقش نبوده است و ایران در این مناطق اظهار مالکیت داشت آزادخان حکمران خاران بر علیه خدادادخان حکمران دست نشانده کلات شورش نمود، و آزادخان حکم از دربار ایران گرفته بود، ((آزاد خان خاراتی نوکر این دولت جاوید شوکت به یک شرب جبه ترمه تمام زنجیره و یک قبضه شمشیر تمام اسباب طلا سرفراز گردید)) (اعتمادالسلطنه، ج ۳: ۱۷۹۴). سرحد و مرزهای بلوچستان در سال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ به دلیل شورش که در هندوستان بر علیه انگلیسیها اتفاق افتاده بود از اهمیت ویژه ای برخوردار بود که بلوچستان به جهت مسافت کوتاهترین و بهترین راه ممکن کناره های دریای عمان در جنوب بود و انگلیسیها جهت برقراری خطوط ارتباطی انگلیس و هندوستان احتیاج به راهیابی به بلوچستان داشتند و لازم بود مرزها و حدود بلوچستان مشخص گردد و مسئله دیگر اینکه تا این زمان مرزهای هندوستان بواسطه تسخیر راههای مختلف در مشرق بیرونی و در شمال غربی، کشمیر مستحکم شده بود و در غرب با تحت الحماي قرار دادن بلوچستان نیز تثبیت می گردید (احتسایان: ۱۸۱). انگلیسیها پس از تسلط بر نقاط استراتژیکی کلات، تصمیم گرفتند که طرح به انجام رساندن تعیین سرحد را پیاده نمایند و کمربند امنیتی غرب هندوستان را کامل نمایند و برای رسیدن به مقصود، ژنرال گلداسمیت که مدتها در بلوچستان فعالیت سیاسی، نظامی نموده بود به ایران مامور شد و باب مذاکره و گفتگو را جهت قبولاندن نقشه خود با تهران باز نمود. آنان با استفاده از عدم تجربه و بی اطلاعی دولت ایران قراردادها و موافقت نامه ها و نقشه های جغرافیایی از پیش طراحی شده را به ایران تحمیل

کردند و با استناد به آنها به تجاوزات و تصدیات خود رسمیت بخشیدند (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۳۵). ژنرال گلداسمیت که بعنوان سرپرست مامورین سیم کشی خطوط تلگرافی به بلوچستان وارد شده بود در سال ۱۲۷۷/۱۸۶۰ در ضمن اجرای وظیفه خود موفق شد حدودی برای کلات که آنرا حکومت مستقله کلات می نامید قائل و نقشه ای نیز ترسیم کند. گلد اسمید تا سال ۱۸۶۶ به مدت ۶ سال ماموریت خود به انجام رسانید. این سال رئیس تلگراف دولت انگلیس از لندن به تهران آمد و با کمک وزیر مختار انگلیس (روناد تامسون) اجازه کشیدن سیم تلگراف تحمیل نمود و البته به شرط آنکه سرحدات سیاسی قائل نشوند (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۹۷۲). از آنجا که مسئله مرزبندی مورد قبول ناصرالدین شاه براساس خواسته انگلیسیها نبود توانستند با اعمال نظامی و تصرف پنجگور، برای تعیین حدود سرحدی و مسئله کوهک تصمیم قاطعی بگیرند (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۶۳). کشیدن سیم تلگراف در ایران به منزله ایجاد رشته سیم سیاست انگلیس در این کشور محسوب می گردید، چرا که از هر محلی که سیم تلگراف عبور می نمود نفوذ دولت انگلیس در آنجا برقرار میگردد. در سال ۱۲۸۴/۱۸۶۸ قرارداد تلگراف عبارت بود از: قرارداد به منزله نوک تیز کوه برای ترکاندن تنه بزرگ و محکم بلوچستان بود. (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۹۷۳) در هنگام ایجاد تلگراف حنای انگلیس در ایران رنگی نداشت. انگلیسیها برای نفوذ در بلوچستان و کلات از مسئله تلگراف استفاده و بهره کامل بردند، آنجا توسط ایجاد این رشته سیم از دو جهت توانستند در بلوچستان رخنه کنند اول اینکه با انعقاد قراردادها مبالغ قابل توجه به درباریان و شخص شاه می پرداختند. لرد کرزن می نویسد ((قرار شد انگلیسیها با پرداخت مبلغی ثابت پیامهای خود بفرستد و همین دریافت مبلغی مرتب بود که حضرت شهرباری را ترغیب به تسلیم نمود، پرداخت منظم مقرری راه را رفته رفته برای قراردادهای جدید هموار گردانید. (کرزن، ۱۳۵۲/ج ۲: ۷۲۶) راه دیگر این بود که زمانیکه انگلیسیها در منطقه استقرار یافتند شروع به برقراری ارتباط با خوانین محلی و حکام بومی نمودند از جمله با جام میرخان امیر لاس بیله و دیگران جهت حفظ و نگهداری خطوط تلگرافی قراردادهایی بستند، که درمقابل آن مبالغی از

۵ هزار تا ۱۰ هزار روپیه پرداخت کردند و در مقابل این سربازان محلی را خریده و در جهت مقاصد خود از آنان استفاده نمودند (همان: ۷۲۴).

انگلیسیها در حین کار تعدادی از سرداران بلوچ از جمله سردار جام میرخان و سردار فقیر محمد نایب کچ را با خود همدست نمودند و از طرف دیگر تلاش زیادی نمودند تا خدادادخان حاکم کلات را که مهمترین حاکم بلوچستان بود با خود همراه سازد و عاقبت الامر در ۱۸۶۲ قراردادی در ده فصل با وی امضاء رساندند و یک مقرری سالیانه پنج هزار روپیه برای وی در قبال حفظ سیم تلگراف در نظر گرفتند. علاوه بر اینها قراردادی در یک فصل با فقیرمحمدنایب کچ در سال ۱۸۶۲ و قراردادی دیگری تحت یک ماده با دونفردیگر از معروفین قبائل باهو و دستیاری که بین کچ و چاه بهار بودند توسط گلداسمیت بسته شد و دین محمد و محمد علی تعهد کردند در مقابل دریافت سالیانه هزار روپیه سیم تلگراف را حفظ کنند (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۸۰۳). با این ترفند انگلیسیها، بسیاری از خوانین و امیران محلی را زیر نفوذ خود درآوردند و نفوذ سیاسی خود را گسترش دادند و ماموران سیاسی در دربار کلات، به اختلافات دامن زدند و باعث شد که بلوچها مسلح شوند و آن نواحی را ناامن نمودند و سیمها و تیرهای تلگراف قطع و واژگون گردید. از این پس اداره تلگراف به وجود آوردند و سیم کشها به دولت ایران شکایتی مبنی بر اینکه این منطقه ناامن است تسلیم کردند و هدف آنها تعیین حدود سرحدی بود.

بلوچستان در دوره قاجاریه

پادشاهان قاجاری آگاهی از مناسبات بین المللی نداشتند و فکر می کردند مسئله طوایف است که سعی بر آرامش و اسکان عشایر برای ایجاد نظم و ثبات در مملکت اهمیت می دادند. و به همین منظور حاکمان بر این مناطق گسیل می داشتند. اولین کسی که در دوران قاجاریه به حکمرانی کرمان و بلوچستان منصوب شد ابراهیم خان ظهیرالدوله بود، وی از خاندان قاجاریه و عموزاده فتحعلیشاه بود که از مرکز برای حکمرانی کرمان و بلوچستان منصوب شد. تا هنگام روی کار آمدن ابراهیم خان مدتها بود که استیلای دولت مرکزی بر بلوچستان نقصان یافته بود و

خطر تجزیه بلوچستان می‌رفت، اما ابراهیم خان توانست موقتا این خطر از ایران دفع نماید. وی از سال ۱۲۱۸/۱۰۸۳ تا ۱۸۲۴/۱۲۴۰م. مدت بیست و دو سال بر این ناحیه حکمرانی نمود. شیخ یحیی احمدی مینویسد « در زمان حکومتش ملک امن و رعیت ایمن بود و بلوچستان که تا آن زمان به تصرف حکام کرمان درنیامده بود سرکشان را مطیع و منقاد نمود» (احمدی، ۱۳۵۴ج ۲: ۵۲). در دوران حکومت وی نواحی شرقی بلوچستان یعنی سرزمینهای خاران، کلات، لیس بیل و مکران زیر سلطه خوانین کلات قرار داشت. انگلستان هنوز نتوانسته بود بر تمامی بلوچستان شرقی دست اندازد، آنان در این زمان فقط معابر سوق الجیشی بولان و قجوق را در کوهستانهای اطراف کلات به منظور تامین امنیت هند تصرف کرده بودند و حرکت خزنده و بطنی خود را در جهت نفوذ در کلات و دستگاه خان کلات ادامه می دادند. ابراهیم خان چند نفر از سرداران خود از جمله ابوالقاسم خان گروسی و محمد قاسم خان را چندین مرتبه مامور بلوچستان نمود و آنان را از طرف خود حاکم بلوچستان داد. ابوالقاسم خان تابستان را در بم که دارای آب و هوای معتدل تر نسبت بلوچستان است می ماند و زمستان به بلوچستان نهضت می نمود و همه رؤسا و عمال بمپور، فیره، لاشار، شته، فنوج، مکس، سب، دزک، جالق، سرباز و قصر و قند به خدمتش می آمدند و هر چه به اسم مالیات می خواست از نقد و کنیز و غلام و شتر و کرباس و غیره میدادند (همان: ۱۶۴). بعد از ابراهیم خان برادر وی عباسقلی میرزا راکه او نیز از خاندان قاجار بود به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد. او فردی کم خرد و فاقد سیاست لازم برای حکمرانی بوده است و به علت جوانی و جهالت وی اوضاع بلوچستان بسیار نابسامان گردید و نفوذ بیگانگان رو به افزایش نهاد، بعضی مناطق که در عهد ابراهیم خان تحت امر والی کرمان درآمده بود توسط سرداران و خوانین بلوچ به هرج و مرج کشیده شد. از زمان وی فعالیت انگلیسیها در بلوچستان علنی شد بطوریکه بعد از او آقاخان محلاتی که دوستی و نزدیکی بسیاری با انگلیسیها داشت علنا به پشتیبانی آنها شروع به توطئه و دسیسه چینی نمود و سرپرسی کاکس در مورد وی می نویسد: «قضیه آقاخان به استقلال بلوچستان لطمه وارد آورد و موجبات سقوط این ناحیه را فراهم نمود» (سایکس، ۱۳۳۶: ۱۴۱).

در دوران محمدشاه قاجار، فیروز میرزا نصرت الدوله (۱۲۵۳ هجری)، فضل علیخان قراباغی (۱۲۵۶ هجری) و حبیب‌الله خان امیر توپخانه (۱۲۵۷ هج) به حکمرانی کرمان و بلوچستان منصوب گردیدند. از آنجا که فیروز میرزا برادر شاه بود توانست امر بلده و بلوکات بلوچستان را منظم ساخته و همه مرتکبین خلاف و مصادر شرارت و هرزگی را تنبیه نموده، شهر و بلوکات را قرین امن و امان سازد. بعد از وی حبیب‌الله امیر توپخانه حکمرانی یافت، بر اثر سختگیریهای وی امنیت موقتی در بلوچستان بوجود آمد، اما نه در تمامی بلوچستان بلکه فقط در نواحی بمپور که حاکم نشین محسوب می‌گردید و روضه الصفا می‌نویسد: «این امیر بیشتر نواحی بلوچستان و بم و نرماشیر و رودبار را قاعاً صفاً گردانید چندین هزار از رعایای افغانه و بلوچیه را اسیر و قتل کرد» (خواندمیر، ۱۳۳۳/ج ۱۰: ۱۲۵). در این زمان قلعه بمپور نیز پناهگاهی جهت روسای متمرد بلوچ محسوب می‌شد و لذا نفوذ و حاکمیت دولت مرکزی در آنجا لازم بود، اما اعمال خلاف قانون و خلاف عفتی که توسط حبیب‌الله خان و سربازان انجام گرفت به شدت ناراحت‌کننده و سببانه بود و به تهران فراخوانده شد و به قول صاحب روضه الصفا: «(در اخلاق و صفات مستحسنه ضرب المثل بود. بمپور مرکز بلوچستان بود)» (همان: ۲۶۱). عباسقلی خان حاکم جدید برای جلب قلوب مردم اعمالی انجام داد از جمله از مراجع تقلید فتاویی گرفت که بلوچهای اسیر را خریداری نماید. وی سه هزار و هفتصد اسیر فروخته شده بلوچ را از شهرهای یزد، عراق و آذربایجان خریداری نمود و به منزل رسانید و برای مهراب خان بمپوری و محمد رضا خان سیستانی خلعتها فرستاد و به رعایا تخفیف‌ها داد و مایه ترضیه و ترقیه خاطر رعایا و برآیا شد و طرق و معبر عبور تجار را که مسدود شده بود مفتوح گردانید و معادل دو هزار تومان مال تجار را که سابقاً سرقت شده بود از مقرر خود داد و قلعه بم که مخروب شده بود تعمیر کرده و در نرماشیر دو بیست تن جمازه سوار تفنگچی به سرکردگی اسماعیل خان برادر عباسقلی خان جهان بگلو گذاشته که از آنجا تا سرحدات سیستان را محافظت نماید و مقرر داشت که موافق قواعد بنیچه بندی دوازده کرور اصله توت زارعین مغروس نمایند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴/ج ۳: ۱۶۹۴). در دوران ناصرالدین شاه، شاهزاده موید الدوله طهماسب میرزا به حکومت

کرمان و بلوچستان منصوب گردید (وزیری، ج ۲: ۷۹۶). در این دوران منطقه بلوچستان به علت دورافتادگی و احوال ایلات بلوچ وضع آشفته داشت مالیات آن درست نمی رسید کاروانانی که به یزد، کرمان و سیستان می رفتند از دستبرد راهزنان بلوچ ایمن نبودند و عشایر گاه به گاه به خودسری برمی خاستند. دوران مویدالدوله از جهت ایجاد نظم و آرامش و امنیت بسیار حائز اهمیت بوده است و وی در سال ۱۲۶۴/۱۸۴۷ مامور به حکومت کرمان و بلوچستان شد. بعد از هرج و مرج زمان عباسقلی جوانشیر و فضلعلیخان وجود مویدالدوله فرج بعد از شدت بود (تاریخ و جغرافیای بلوچستان: ۸۲). دوران حکومت سه سال مویدالدوله تماما به جنگ و قشون کشی و سرکوب متمریدین در بلوچستان گذشت و عمده فعالیت‌های نظامی وی از سال ۱۲۶۶، دومین سال به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه شروع شد و در دو سه سال ایام حکومت سی و هفت قلعه از قلاع محکمه را مسخر کرد و به تصرف درآورد (خواندمیر، ۱۳۳۳/ ج ۱۰: ۳۶۵). مهمترین قلاعی که تسخیر شد قلعه سرپاز، قلعه نسکن و قلعه بمپور بود. در حقایق الخیار ناصری ذکر شده که ((در سال ۱۲۶۶ هجری به امر طهماسب میرزا مویدالدوله، عبدالله خان صارم الدوله با افواج قراگوزلو و ملایری و تویسیرکانی و تفنگچی چریک و توپخانه به نظم بمپور مامور شدند محمدعلیخان که قلعه ایرندکان را در تصرف داشت معزول شد و قلعه را به میرزا خان دادند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۹۸). بعد از فتح قلاع که اکثرا مامن یاغیان و متمریدان بود وی دستور ساختن قراولخانه برای تامین و ایجاد امنیت منطقه را داد و اکثر ضابطان و حاکمان محلی را تعویض نمود و با این عمل نیز به نظم و ترتیب منطقه کمک نمود و حدود و ثغور بلوچستان رامطمئن ساخت (میرخواند، ج ۱۰: ۳۶۵). دوره حکومت وی دوره اقتدار حکومت مرکزی در بلوچستان بود در این جا نیروهای دولت مرکزی به مناطقی وارد شدند که سالها بعد از مرگ نادرشاه نتوانسته بودند به آنجا راه یابند و علت اصلی انتخاب مویدالدوله به آنجا نیز همین امر بوده است که حیظه قدرت دولت مرکزی را به اعماق بلوچستان گسترش دهد این امر خواسته میرزا تقی خان امیرکبیر و شخص شاه بود. امیرکبیر به خوبی دریافته بود که: حکومت انگلیسی هند تسلط خود را بر ناحیه سند برقرار ساخته و مقدمه گسترش نفوذ رادر آن خطه آماده می

گرداند و کوشش دارد خوانین محلی و سرکردگان ایلات بلوچستان و سیستان را یدست نشانده خود بسازد. اهداف سیاسی و دفاعی دولت انگلیس درهند هیچ ابهامی نداشت، می خواست حریم وسیعی از حکومت‌های پوشالی محلی به دور هندوستان برقرار سازد و ایران را هرچه بیشتر از مرز سند دورسازد (آدمیت، ۱۳۴۸: ۳۴۴).

امیرکبیر روز هیجدهم ربیع الاول سال ۱۲۶۸ درکاشان به قتل رسید (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۰۵). بعداز مرگ وی میرزاآقاخان نوری فرزند میرزا اسدالله به وزارت رسید. وی دربدو صدارت میرزا تقی خان اتابک اعظم در هنگامه شورش سرباز در بلوچستان چون مصدر خدمت و سبب تسکین آن هنگامه و غوغا بود لقب اعتمادالدوله و منصب استیفا یافت (همان: ۱۰۶). دوران حکومت و صدارت میرزاآقاخان نوری برای مردم بلوچستان نیز دوران قتل، سرکوبی و به زنجیر و کنده کشیدن بود دراین دوره کسانی همچون محمدحسن خان سردار- غلامحسین خان سپهدار- محمداسماعیل خان نوری (وکیل الملک اول) دربلوچستان حکمرانی نمودند که ازسوی آنان فرماندهی همراه بالشکریان خود برای سرکوبی مردم بلوچ روانه شدند. محمدحسن خان سردار دو مرتبه در سال ۱۲۶۹/۱۸۵۳ و ۱۲۷۰ هجری دستور لشکرکشی به بلوچستا را صادر نمود و ناسخ التواریخ در این باره آمده است که ((در لشکرکشی اول فرزند خود عبدالله خان را فرستاد او تا قلعه سورمیچ که حدود مکران بود پیش رفت و یکی از بزرگان بلوچ به نام دین محمد ازوی پشتیبانی نمود، عبدالله خان درجمادی الاثل همین سال قلعه قصرقند راگشود و مردم این ناحیه به کوهستان متواری می گردندو غلات و حبوبات ایشان بین لشکریان تقسیم می گردد (سپهر، ۱۳۳۷: ۳۲۱). لشکرکشی دوم به فرماندهی موسی خان قاجار و به حکم محمدحسن خان در سال ۱۲۷۰ هجری به وقوع پیوست که قلعه دزک و چند قلعه دیگر تسخیر گردید و در قلعه سراپستان جنگی سخت به وجودآمد که بعد ازاین مسئله تعدادی از بلوچها به قتل رسیدند و جماعتی ازآنان بعدا توسط امیر علم خان فرزند امیر اسدالله خان حاکم قائن به قتل می رسند (خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۳۶).

در دوران پس از عزل میرزا آقاخان نوری تا روی کار آمدن سپهسالار (۱۲۷۵-۱۲۸۸) که مدت سیزده سال طول کشید کسانی از قبیل محمداسماعیل خان نوری-حاجی حسین خان شهاب الملک و مرتضی قلیخان سرتیپ در بلوچستان حکومت کردند. مهمترین مسئله در این زمان در بلوچستان، سیاست مخفیانه و علنی انگلیسیها در پیشروی به سوی جداسازی بلوچستان از ایران بی اعتنا بودند و لذا در دوره حکمرانی مرتضی قلی خان مسئله مرزبندی و جدایی بلوچستان از ایران به وقوع پیوست. دوره صدارت میرزا حسین خان سپهسالار از ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۸ ادامه داشت. وی از جمله کسانی بود که فکر میکرد نزدیکی به انگلیسیها باعث ترقی و اعتلای ایران خواهد شد و او وزیری اصلاحگر و تجددطلب بود و ترقیات و مدنیت اروپا دیده بود درصد برآمد یک سلسله اصلاحات اجتماعی و سیاسی همراه تاسیسات مدنی جدید بنیان گذارد و حکومت و قوانین را اصلاح کند و با ایجاد روابط تنگاتنگ با اروپا خصوصا با انگلستان دولتی منظم در ایران به وجود آورد و با سیاست جهانی ارتباط پیدا نماید لذا جهت نزدیکی به انگلستان همکاری از وی خواسته می شد انجام می داد. منجمله مسئله جدایی بلوچستان که نقش و دخالت وی در این امر انکارناپذیر می باشد. در دوران دهساله صدارت میرزا حسینخان چندین نفر در کرمان و بلوچستان حکمرانی نمودند از جمله مرتضی قلیخان سرتیپ، حاجی غلامرضاخان شهاب الملک و نصرت الدوله فیروزمیرزا و همچنین حاکم و سردار بلوچستان در این دوره دهساله ابراهیم خان بمی بود (همان: ۱۳۸).

بعد از فوت سپهسالار تا قتل ناصرالدین شاه دوتن به صدارت ایران رسیدند، میرزا یوسف مستوفی الممالک (۱۲۹۸-۱۳۰۳)، میرزا علی اصغر خان امین السلطان (۱۳۰۳-۱۳۱۵) که در این دوره پانزده ساله، بلوچستان از هر جهت قرین آرامش بود. ولی دو اتفاق افتاد که یکی جنگ و قتالی بود که بین طایفه شهدوست خان بلوچ و رودباریها به وجود آمد که ناصرالدوله فرمانفرما خود مجبور به مهاجرت به بلوچستان گردید و چون فتنه بزرگی بود سردارانی از قبیل ابوالفتح خان، حشمت السلطنه، ابراهیم خان سرهنگ و برادر وی زین العابدین خان در دفع و رفع این فتنه مساعی زیادی نمودند (وزیری، ج ۲: ۸۱۶). ناصرالدوله شش مرتبه به بلوچستان سفر نمود که

در آخرین سفر خود یکی از یاغیان بلوچ را به نام دلاورخان بلوچ که ظاهراً و باطنا از عفریت‌های روزگار بود و همچنین شه‌دوست خان ثانی و حسین‌خان بلوچ دوتن دیگر از طاغیان را دستگیر نمود به کرمان منتقل نمود (همان: ۸۲۰). از مهمترین کسانی که در بلوچستان به حکمرانی رسیدند می‌توان از محمداسماعیل خان وکیل‌الملک نام برد که گرچه وی اهل سیاست نبود ولی در امر عمرانی، آبادانی و تجارت سعی فراوان نمود و باب تجارت با هندوستان و کلکته باز نمود، وی سفرهایی به بلوچستان نمود و در احداث قنوت، حمامها، بازارها و مساجد و غیره اهتمام ورزید گرچه سال اول حکمرانی وی مصادف با سال ورود گلداسمیت عامل جدایی بلوچستان بود، می‌توان گفت وی پیش از اینکه در فکر مسائل اصلی و اساسی بلوچستان باشد روبنایی فکر میکرده و در فکر به وجود آوردن مراکز عمومی و عام‌المنفعه بوده است (محمود، ج ۵: ۲۹۱۱). بعد از وی فرزندش مرتضی قلیخان سرتیپ به حکمرانی رسید و در دومین سال حکمرانی وی مسئله جدایی و مرزبندی بلوچستان به انجام رسید او نیز در ماجرای این جدایی هیچگونه دخالتی نداشته است و وی قلعه کوهک را که قبل از این در تصرف ایران نبود از حیظه ظابط بلوچان خارج نمود و به تصرف درآورد (همان: ۸۱۱). مسائلی که در خصوص تثبیت مرزها در آخرین روزهای ناصرالدین شاه بوجود آمد و ژنرال سرپرسی سایکس توانست تحت عنوان کمیسون مختلط مرزی ایران و بلوچستان بعد از مدتی مساحی به تعیین مرز و سرحد و نقشه‌ها و ضمائهم آن پردازد و در نهایت توانست قسمت وسیعی از خاک ایران برای همیشه جدا گردد.

مرزبندی بلوچستان

دولت انگلیس درصدد برآمد کمربند ایمنی از حکومت‌های دست‌نشانده در غرب بزرگترین مستعمره خود هندوستان به وجود آورد، این حکومت‌های محلی از چند جهت می‌توانست به انگلستان کمک کند. اول اینکه اینها در حکم سپربلا عمل نموده و ثانیاً اینکه به وجود آمدن حکومت‌های محلی و کوچک می‌توانست مرزهای هندوستان را دورتر کند، و ثالثاً این که انگلیس

قصد داشت بطور کلی کلات، خاران و جلوان و دیگر نواحی بلوچ نشین را ضمیمه هندوستان نماید و برای دستیابی به این امر لازم بود که ابتدا این مناطق را از پیکره ایران را جدا ساخته و از آن پس این سرزمینها به ضمیمه هندوستان درآورد. اقدامات انگلیسیها در جهت رسیدن به هدف خود عبارت بود از: اعمالی که در جنوب شرقی ایران انجام دادند از قبیل، نقشه برداری، آماده سازی نقشه مرزی، جمع آوری اطلاعات ذیقیمتی جغرافیایی، تاریخی، مذهبی و جامعه شناسی و غیره، که اکثر این موارد در طی سالهای ۱۸۰۰م. تا ۱۲۱۵ تا زمان عملی شدن نقشه، توسط کسانی مانند سرجان ملکم، گلداسمیت، ژنرال کریستی و دهها نماینده سیاسیو نظامی دیگر از قبیل سرجان ناپیر و مستر فور که مدتها در خدمت دربار کلات مشغول خدمت بودند انجام پذیرفت. قراردادهای انگلیسیها با امیران و سرداران و حاکمان محلی تحت عنوان حفظ و نگهداری سیمهای تلگراف منعقد نمودند که مبالغ هنگفتی در قبال آن به حاکمان محلی می پرداختند. و از دیگر اقدامات انگلیسیها ایجاد اغتشاش، بوجود آوردن اختلاف و تضاد بین سرداران محلی و ایجاد جنگهای مختلف قومی، تحریک خان کلات به اینکه در مورد زمینهای که بعنوان سرزمینهای مرزی مطرح می گردید اعلام مالکیت نماید.

در سال ۱۲۸۲/۱۸۶۵ آزادخان حاکم خاران و جام بیلا حاکم منقل به خان کلات یاغی شدند ولی هردوی اینها بزودی شکست خوردند و مطیع شدند، در سال ۱۸۶۶ سردار ناحیه جلوان یاغی شد و قشون خاک کلات او را نیز مغلوب کرد و خود او گرفتار و حبس گردید و سردار سراوان نیز به قندهار فرار کرد (همان، ج ۳: ۹۴۲) در سال ۱۸۴۸م. / ۱۲۶۴ تاج محمد حاکم جلوان به وساطت مامور سیاسی انگلیس مجاز شد به محل خود مراجعت کند (همان، ج ۵: ۹۴۳). ملا محمد سردار سراوان با حکمران لیس بیله همدست شده بر ضد خان کلات قیام نمودند که قشون خان کلات آنها را شکست داد و ملامحمد به کابل فرار کرد و جام حاکم لیس بیله در سند پناهنده شد (همان، ج ۳: ۹۴۴). تمام این حوادث که در کلات اتفاق می افتاد بر اثر نفوذهایی بود که منشا آن هندوستان و ماموران سیاسی انگلیس در دربار خان کلات و دیگر خانهای ناحیه بود و در تمام مدتی که دولت انگلیس درصدد جداسازی کلات بود زدوخوردها

جریان داشت سایکس می نویسد: میر خداداد در حدود بیست سال با سرداران محل مشغول زدو خورد بود (سایکس، ۱۳۸۰: ۲۷۶). محمود محمود مینویسد: لازم بود ترتیبهایی تازه ای اتخاذ شود که سرحدات غربی این مملکت از متجاوزان مصون بماند و از دولت ایران که قریب بیست سال بود به سرحدات کلات تجاوز می کرد جلوگیری شود و در بین یک حدود معین گردد که در این تاریخ میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم ایران شده بود (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۹۴۴).

از دیگر اقدامات انگلیسیها در شرق ایران در جهت زمینه سازی جدایی بلوچستان، مسلح نمودن طوایف بلوچ و کمکهای نظامی که به نا امن نمودن بلوچستان کمک می کرد. در خصوص مسلح نمودن آقاخان محلاتی نامه ای از حاجی میرزا آقاسی خطاب به سفارت انگلیس در سال ۱۸۶۴م/۱۲۶۲ آمده است که: روند مسلح نمودن بلوچها از زمان آقاخان محلاتی اوج گرفته بود. آقاخان محلاتی نوکر خائن و فراری این دولت جاوید از چهار سال قبل در سرحد کرمان و بلوچستان پاره ای از اشرار را دور خود جمع کرده و بنای هرزگی را گذاشته، سرحداتان جمعیت او را از هم گسیخته سه عراده توپ که روی آنها خط انگلیسی داشت از او بدست آورده او خود فرار کرده و به اردوی قشون انگلیسی در قندهار رفته.... (آدمیت، ۱۳۴۸: ۲۵۵). بعد از اینکه انگلیسیها عده ای از سرداران بلوچ را زرخرد کرده و تابع سیاستهای خود نمود، باعث حسادت و رشک دیگر سرداران بلوچ که خود در این ماجرا مغبون می دانستند گردید آنان به خاطر وابستگی هایی قومی که به کلات داشتند بعضی هوادار کلات و برخی برضد آن وارد عمل گردید، اغتشاش شروع گردید و تمام سکنه بلوچستان چه در داخله مکران و چه در سواحل آن گرفتار ناآمنی شدند (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۹۷۲). بعضی از بلوچها موقیعت را مناسب دانسته گاه و بیگاه به تلگرافخانه حمله می کردند و اشخاص را می کشتند و یا به اسیری می بردند و تاپول زیادی نمی گرفتند آنها را پس نمی دادند (اطلاعات ماهانه، شماره ۱۳۳۶، ۱۱۰: ۱۰) در نتیجه این اعمال ناآمنی و عدم ثبات در این قسمت از مملکت بوجود آمد و این جریانها سبب شد که حکومت انگلیس هند، ایران را تحت فشار قرار دهند که برای تعیین سرحدات هندو بلوچستان اقدام نمایند و حاکم کلات که توسط آنان تحریک شده بود بر

قسمتی از بلوچستان و مکران و کلات توسط دولت انگلیس مشروع دانسته شد و مسئله استقلال کلات پیش کشیده شد. ایجاد بلوا و آشوب ها در این نواحی که با مامورین سیم کشی انگلیسی مرتبط بود رفته رفته باعث شد که جمعی از این طوایف مسلح شوند و دست به اغتشاش و حتی تجاوز به نواحی سسیستان بزنند. و در موقعی که دولت ایران به فکر اعزام قوای برای سرکوبی آنها افتاد دولت انگلیس به حمایت طوایف بلوچ برخاست و مانع از اعزام قوای ایران به آن حدود شد و بالاخره دولت ایران ناچار شد که حکمیت دولت انگلیس را بین ایران و خان کلات نماید (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۶۳).

مذاکرات مرزی در تهران

وقتی گلداسمیت در سال ۱۲۸۸/۱۸۷۱ در تهران، نقشه ای سرحدی که کاپیتان لوویت مساح همراه او بود به وزیر مختار انگلیس تحویل داد و تمام اطلاعات خود را راجع به مرزهای بلوچستان در اختیار وی گذاشت. وزیر بعد از دو ماه بعد در اول دسامبر ۱۸۷۱م. موافقت نامه ای برای میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران فرستاد و نقشه گلداسمیت هم بر آن پیوست کرد. در این زمان دوره صدارت میرزا حسین خان سپهسالار است که موافق نظریات انگلیسیها بود و در این زمان میزان نفوذ انگلیسیها در دربار ایران زیاد بود که میرزا حسین خان سپهسالار با توجه به طرز فکر او جهت رشد و ترقی ایران با آنها بیشتر همکاری داشت. از طرفی میرزا معصوم خان نماینده ایران به تهران رسید و اسناد و مدارک و دلایل زیادی دال بر حقانیت و حاکمیت ایران بر بلوچستان و کلات همراه داشت اما وقتی به تهران رسید بدون مقدمه در ارتباط با مسئله سرحدی و دخالت در این موضوع برکنار شد. و بجای وی میرزا ملکم خان معروف که قبلا وزیر مختار ایران در لندن بود و از نظر فکری و وابستگی به انگلیس مانند میرزا حسین خان سپهسالار و حتی از او شدیدتر وابستگی داشت به کار تعیین مرز و سرحد بلوچستان مامور شد و عاقبت رضایت شاه در مورد تعیین مرز کلات و بلوچستان جلب نمود. اما پذیرش تعیین مرز از طرف ناصرالدین شاه صورت نپذیرفت و سه مرتبه وزیر مختار انگلیس الیزن همراه

گلداسمیت و وزیر امور خارجه ایران میرزا سعید خان به حضور شاه رسیدند ولی شاه حاضر به واگذاری منطقه کوهک نشد (محمود، ۱۳۵۳/ ج ۳: ۹۵۰). مسئله اصلی اهمیت سوق الجیشی و استراتژیکی قلعه کوهک بود، در خور و مستحکم بود و از نظر نظامی در خط مرزی در شمال منطقه بلوچستان و حدود کوه ملک سیاه بود و از طرفی این ناحیه سرسبز و دارای آب خوب و قابل شرب بوده است و هر وقت قلعه محصور می گردیده آب چاه آن حاجت مردم را برآورده می ساخت (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۳۳۰).

ناصرالدین شاه بعد از بی نتیجه ماندن تمام اقدامات و تلاش هایی کمیسر انگلیس در متقاعد ساختن او در مورد واگذاری کوهک، پیشنهاد داد که موضوع کوهک مسکوت بماند و قرار آن بعد داده شود (محمود، ۱۳۵۳/ ج ۳: ۹۵۲). عاقبت در چهارم سپتامبر ۱۸۷۱م. / ۱۲۸۰ حدود سرحدی بر طبق طرح اولیه جنرال گلداسمیت قبول شد و نقشه های ان مبادله گردید و قسمتی از بلوچستان مجزا و به قلمرو امپراتوری انگلیس ضمیمه شد و همان طرحی که میرزا معصوم خان و ابراهیم خان سعدالدوله بر علیه آن بودند توسط طرفداران انگلیس در تهران میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا ملکم خان، محمود خان وزیر مختار سابق ایران در دربار انگلیس و میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران به شاه قبولانده شد و با اینکه شاه در مورد کوهک مخالفت می کرد ولی اصل موضوع که بسیار مهم تر از کوهک بود یعنی مرزبندی و تقسیم بلوچستان صورت پذیرفت و به این طریق به نام حق حاکمیت خدادادخان حاکم کلات که خان دست نشانده انگلیس بود قسمتی از بلوچستان به امپراتوری انگلستان در هند منضم شد.

آنچه باعث و جدایی بلوچستان، علاوه بر حفظ هندوستان، خطر روسیه که امنیت هندوستان را تهدید می کرد و مسائل قومی و مذهبی، در جریان جدایی کلات و بلوچستان از ایران هیچ نقشی نداشت، زیرا تمامی بلوچستان دارای فرهنگ، نژاد و خصوصیات مشترک فراوانی با هم داشتند و یک ملت واحدی بودند که از ایران جدا شده بودند، و تعصبات قومی و مذهبی در مقابل ایرانیان که مذهب شیعی داشتند و همچنین اگر عنصر طایفه گرایی و بلوچ گرایی نیز در

این امر نقش می بایست داشته باشد کم بوده است. در حدود ۱۲۵ سال از جدایی این پیکره یکپارچه از نظر اقلیمی جغرافیایی، قومی، آداب و سنن اجتماعی و ... می گذرد و هنوز وابستگی قومی بین مردم بلوچ در دو طرف مرز سیاسی شناخته شده وجود دارد. (ناصح، ۱۳۴۵: ۳۱) دولت ایران با حقوق صحیحه ای که در قطعه بلوچستان برای خودش می دانست و به محض میل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در اتمام و حسن ختام این مسئله و تشخیص یک حد فاصله در این میانه مراسم و نقشه آن جناب را قبول کرد (جهانبانی، ۱۳۳۸: ۳۹). بعد از امضاء شدن قرارداد سرحدی بلوچستان، کوهک توسط ابراهیم خان سعدالدوله تصرف شد و سرپرسی کاکس در این باره می نویسد: به محض اینکه گلداسمید از آن حوالی خارج شد بی درنگ کوهک به حیطة تصرف ابراهیم خان درآمد. بدیهی است که وزارت امور خارجه دولت بریتانیا با این عمل موافق نبود ولی چون موضوع تحت الحمایگی کلات در ظرف ده سال بعد از آن واقعه به آرامی پیشرفت می کرد لذا در آن مدت نیز نسبت به اقدامات ابراهیم خان اعتراضی به عمل نیامد و این موضوع به سکوت برگزار گردید (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۶۳). ابراهیم خان سعدالدوله حاکم بلوچستان و نماینده ایران در کمیسیون حکمیت درباره اختلافات مرزی ایران و کلات بود که در امر تعیین مرز با همکار خود میرزا معصوم خان کاملاً همفکر و هم عقیده بود. ابراهیم خان نانوازاده ولی در عین حال فوق العاده رشید و جنگجو بود صلح و آرامش را در بلوچستان برقرار ساخت ابراهیم خان خیلی جدی بود و نسبت به اتباع وزیر دستان خود سخت می گرفت و از برده فروشی نیز استنکاف نداشت ولی کسیکه اتصال بایستی مالیات گزاف و پیشکشهای سنگین بدهد از ارتکاب اینگونه عملیات متنفر است (همان، ۱۴۲: ۱۴۲). ابراهیم خان یکی از مقتدرترین حکمرانان بلوچستان بود که حدود سی سال از ۱۸۵۶-۱۸۸۶/۱۲۷۴-۱۳۰۱ در بلوچستان حکمرانی نمود و وی نقاط بسیاری را در بلوچستان مفتوح ساخت، سرباز را اشغال و اسدخان رئیس مقتدر خاران را مغلوب و سپس ناحیه بلیده و کیچ راهم تهدید نمودند. او به دنبال مخالفت خود با کمیسیون حکمیت کلات به محض خروج این کمیسیون از بلوچستان کوهک را متصرف شد (احمدی، ۱۳۵۴: ۱۱۴).

وقتی که خبر فتوحات ابراهیم خان در تهران به ناصرالدین شاه رسید و او تسلیم نواحی کج و گوادر را به کلات پذیرفته بود و از آنجا صرفنظر کرده بود و با شنیدن این خبر خوشحال شد و از ابراهیم خان به خاطر تصرف آنجا رسماً تقدیر به عمل آورد (محمود، ۱۳۵۳/ج ۳: ۹۵۱). سرپرسی در مورد اهمیت کوهک می گوید: در آن تاریخ کوهک دژ بزرگ و ناحیه مستقلی بشمار می رفت و علاوه بر این از آنجا تا نزدیکی سیستان صاحب و سرپرست معینی نداشت و اقداماتی نیز برای تعیین حدود آن به عمل نیامده بود، خوشبختی دولت ایران در آن اوان این بود که شخصیت برجسته ای مثل ابراهیم خان حکومت بلوچستان را داشت وی اصولاً با تعیین خطوط سرحدی مخالفت می ورزید و از این لحاظ به محض اینکه گلداسمید از آن حوالی خارج شد بیدرنگ کوهک را به تصرف درآورد (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۶۲). در نامه میرزااحسینخان سپهسالار به ناصرالدین شاه در جهت رفع مسئله سرحدی نسبت به کوهک و تعلق آن به کلات آمده است که دولت انگلیس اصراری نداشته است و به این نتیجه که کوهک تابعیت ایران بماند آمده است: ((وزیر مختار نقشه تازه ای را به میان آورد خلاصه آن اینست کوهک و اسپندار و کنار بست را از خاک کلات خارج می نماید که دولت ایران از کوهک به آنسوی خاک کلات حق لشکرکشی ندارد و از برای خاک ایران هم مرزی نشان می دهد که حد سومش در میان ایران و کوهک می تواند فرض شود و به هیچ روی اسم نمی برد که دولت به کوهک نرود. آنجا را نگیرد، چاکر دلیل این نظریه را پرسید، محرمانه گفت: مهندس ما وقتی آنجاها را دید در گزارش خود به دولت انگلستان نوشته است که کوهک در تصرف شخصی است که خود را نیمه مستقل می داند و در فرمان هیچیک از دو دولت ایران و کلات نیست از این رو دولت انگلیس نمی گوید که از کلات جدا و به ایران واگذار شود، همین قدر که از کلات جدا شده کاری ندارد که شما به آنجا بروید یا نروید بگردید یا نگیرید)) (صفایی، ۱۳۵۲: ۱۰۳). هدف انگلیسیها به وجود آوردن مرز، و جدایی کلات از بلوچستان ایران بود که به این مقصود نائل شدند و لذا کوهک را به ایرانیان دادند و گرنه آن قدرت را داشتند که آن را باز پس بگیرند.

انگلیسیها در این زمان در ناحیه کلات دارای پادگانهای مستقل بودند و شهر نظامی کوتا را به وجود آورده بودند، شهر کویته را خریده بودند و راه آهن را نیز تا کلات کشیده بودند.

ایران نسبت به خط مرزی مخالف و معترض بود و حاضر به پذیرفتن آن نبوده است و بعد از آن در چهارم سپتامبر ۱۸۷۱ م. / ۱۲۸۸ هجری عملاً موافقت نامه امضاء شد ولی پس از آن ایران مناطق واسفندک مورت و دریدار در ۱۸۷۲ تصرف نمود (رزم آرا، ۱۳۵۲: ۷).

نتیجه

بدنبال حضور استعمار انگلیس در هندوستان و ظهور ناپلئون بناپارت در فرانسه و کشور گشایی های روس ها در آسیای میانه و قفقاز، رقابت استعماری میان استعمارگران بالا می گیرد. کشورهای اروپایی به خصوص فرانسه که تا آن زمان قدرت رویارویی با انگلستان را پیدا نکرده بودند، این بار به این فکر می افتند که گلوی استعمارپیر را در مستعمرانش بشمارند، برای همین نگاه آنها از دریا به مرزهای زمینی به خصوص به شاهرگ اقتصادی استعمارپیر یعنی هندوستان جلب می شود. از آنجا که ایران از جمله کشورهای بود که در آن زمان با هندوستان مرز مشترک داشت، بنابراین چشم طمع استعمارگران متوجه این نقطه از جهان شد. و اینگونه ایران تبدیل به یکی از آورده های اصلی در کشاکش میان استعمارگران می شود. از یکطرف فرانسوی ها سعی داشتند تا با نزدیک شدن به ایران و گرفتن امتیازاتی از این کشور، از ایران بعنوان پل ورود به مرزهای شمال غرب هندوستان استفاده کنند. و از طرف دیگر، انگلستان نیز برای محافظت از مرزهای هندوستان و برای حفظ این مستعمره گرانه های خود، اقدام به پیاده کردن سیاست های مزورانه ای در کشورهای همسایه با مرزهای هندوستان نمود: مثلاً در ایران، به خصوص در مرزهای جنوب شرقی، انگلیسی ها جهت رسیدن به اهداف خود، ابتدا دست به جمع آوری اطلاعاتی در مورد نقشه راه ها، آماده سازی نقشه مرزی و اطلاعات دقیق جغرافیایی، تاریخی، مذهبی، جامعه شناختی زدند. سپس براساس این اطلاعات بدست آمده و با استفاده از تطبیع

حاکمان محلی و عده‌ای از امرای دست‌نشانده در مرکز، اقدام به پیاده کردن سیاست‌های استعماری خود در ایران نمودند. از جمله‌ی نتایج این سیاست‌ها می‌توان به موضوع تقسیم سیستان و جدایی قسمت‌هایی از بلوچستان در ایرانِ دوران قاجار اشاره کرد. سیاستی که باعث شد تا بخشی از مناطقی که سال‌ها و قرن‌ها تحت حاکمیت ایران بود، از کشورمان جدا شود.



منابع

- ۱- احمدی، شیخ یحیی (۱۳۵۴) فرماندهان کرمان. تصحیح محمد ابراهیم باستانی، تهران: انتشارات دانش
- ۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (بی تا) تاریخ منتظم ناصری. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب،
- ۳- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۴) مرآت البلدان. به کوشش پرتو نوری اعلاء و محمدعلی سپانلو، تهران: نشر اسفار
- ۴- آوری، پیترا (۱۳۶۹) تاریخ معاصر ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: انتشارات عطایی
- ۵- پاتینچر، هنری (۱۳۴۸) مسافرت سند و بلوچستان: اوضاع جغرافیایی و تاریخی. ترجمه شاپور گودرزی، تهران: نشر دهخدا
- ۶- خواندمیر (۱۳۳۳) تاریخ حبیب السیر. با مقدمه جلال الدین همایی. تهران: انتشارات کتابخانه خیام
- ۷- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳) حقایق الأخبار ناصری. به کوشش حسین خدیوجم. تهران: نشرنی
- ۸- جواهرکلام، علی (۱۳۳۶) اطلاعات ماهانه. شماره ۱۱۰.
- ۹- سایکس، سرپرسی (۱۳۳۶) ده هزار میل در ایران. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: انتشارات لوحه.
- ۱۰- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰) تاریخ ایران. ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی. تهران: نشرافسون
- صفایی، ابراهیم. یک سند تاریخی. تهران: بی نا.
- ۱۱- کرزن، جرج (۱۳۵۲) ایران و قضیه ایران. ترجمه ع وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۱۲- گرگر، کلنل سی ام مک (۱۳۶۸) شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان در ۱۸۷۵. ترجمه اسدالله توکلی طبسی. مشهد: آستان قدس.
- ۱۳- احتسایان، احمد (بی تا) جغرافیای کشورهای آسیای غربی و همجوار. تهران: نشر فردوسی.
- ۱۴- آدمیت، فریدون (۱۳۴۸) امیرکبیر و ایران. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۵- آرگایل، دیوک اف (۱۳۳۷) مسئله افغان. ترجمه میرمحمد صدیق فرهنگ. بی جا: بی نا.
- ۱۶- ماله، آلبر و ژول ایزاک (۱۳۴۲) تاریخ قرن نوزدهم و معاصر. ترجمه حسین فرهودی. تهران: نشر ابن سینا.
- ۱۷- ماله، آلبر (۱۳۴۲) تاریخ قرن هجدهم؛ انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون. ترجمه رشید یاسمی. تهران: نشر ابن سینا.
- ۱۸- مخبر، محمدعلی (۱۳۲۴) مرزهای ایران. تهران: نشر کیهان.
- ۱۹- توکلی (۱۳۲۷) روابط سیاسی ایران و افغانستان. تهران: نشر سقراط.
- ۲۰- جهانبانی، امان‌الله (۱۳۳۸) سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن. تهران.
- ۲۱- رایت، دنیس (۱۳۶۸) انگلیسی‌ها در میان ایرانیان. ترجمه کریم امامی. تهران: نشر نو.
- ۲۲- رزم‌آرا، علی (۱۳۵۲) جغرافیای نظامی ایران. تهران: بی نا.
- ۲۳- ریاضی، محمدیوسف (۱۳۶۹) عین الوقایع. به کوشش محمدآصف فکرت. تهران: نشر بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- ۲۴- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۲) مرزهای ناآرام. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- ۲۵- غبار، میرغلام محمد (۱۳۵۹) افغانستان در مسیر تاریخ. قم: نشر پیام مهاجر.
- ۲۶- فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۷۱) افغانستان در پنج قرن اخیر. مشهد: نشر درخشش.
- ۲۷- فرخ، سید مهدی (۱۳۷۱) تاریخ سیاسی افغانستان. قم: نشر احسانی.
- ۲۸- قندهاری (نوری)، نورمحمد (۱۳۳۵) گلشن امارت. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.

- ۲۹- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۲) نگاهی به چگونگی شکل گیری مرزهای خاوری ایران. تهران: نشر دانش.
- ۳۰- محمود، محمود (۱۳۵۳) تاریخ روابط ایران و انگلیس. تهران: نشر اقبال.
- ۳۱- ناصح، ذبیح الله (۱۳۴۵) بلوچستان. تهران: نشر ابن سینا وزیری، محمدعلیخان. تاریخ کرمان: سالاریه. به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: انتشارات علمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی